

# اعجاز قرآن از دیدگاه نورسی

عبدالغفور محمود مصطفی

ترجمه: جلال جلالی زاده

قرآن پژوه بزرگ و گمنام معاصر

امام بدیع الزمان شیخ سعید نورسی در سال ۱۲۹۳ ق (۱۸۷۶ م) در روستای (نورس) از توابع شهبوان در کردستان ترکیه، دیده به جهان گشود و در سال ۱۳۷۹ ق (۱۹۶۰ م) زندگی را بدرود گفت.

وی نزد برادرش «ملا عبدالله»، به فراگیری صرف و نحو پرداخت و برای تکمیل تحصیلات، راهی روستاها و شهرهای دیگر شد تا بتواند توسن مراد را در میدان فرهنگ و دست یافتن به علوم مختلف براند و یکه تاز میدان معرفت در عصر خویش شود. ذکاوت و حافظه قوی او پشتوانه خوبی در جهت دادن به استعدادهای درخشان ایشان بود، بعد از مدت کمی همه علمای آن عصر بدون استثنا مقام علمی او را تایید کردند، زیرا کتاب جمع الجوامع را که یکی از کتاب های مشکل در اصول فقه است در مدت یک هفته از بر کرد. بعدها شهرت و آوازه وی همه جا را فراگرفت و در سایر علوم مانند ریاضی، فیزیک، شیمی، نجوم، ژئولوژی، منطقی، تفسیر، کلام و حدیث سرآمد دانشمندان زمان گشت و حدود هشتاد متن علمی را از بر داشت. بعد از مناظراتی که با علمای عصر خویش انجام داد ملقب به «بدیع الزمان» شد، از سلطان عبدالحمید دوم خواست تا دانشگاهی را در شهر «وان» به

نام «الزهراء» تاسیس کند تا در آنجا علوم اسلامی و علوم جدید به موازات یکدیگر تدریس شود، اما جنگ جهانی مانع از آن شد. با شروع جنگ جهانی، فرماندهی یکی از لشکرها را بر علیه روسیه به عهده گرفت که در یکی از جنگها اسیر و مدت دو سال و چهار ماه در سیبری اسیر و محکوم به اعدام شد، اما دست تقدیر الهی او را نجات داد و به استانبول برگشت و عضو «دارالحکمة الاسلامیه» شد. نوری سراسر عمر پربرکت خود را در مبارزه با رژیم های استبدادی و الحادى ترکیه و خدمت به قرآن در زندان و تبعید و شکنجه و در بدری گذراند، اما اراده پولادین و ایمان و اعتقاد خلل ناپذیرش مانع از آن شد که سر تسلیم را در مقابل آنها خم کند.

در دوران طلبگی، در یکی از روزنامه ها سخنان «گلارستون» وزیر مستعمرات بریتانیا را خواند که گفته بود: «مادامی که قرآن در دست مسلمین است نمی توان بر آنها حکومت کرد، پس باید این قرآن را از بین برد و ارتباط مسلمین را با آن قطع کرد.» این سخن گلارستون به شدت وی را منقلب ساخت و تصمیم گرفت تا همه عمرش را وقف دفاع از قرآن و اظهار اعجاز قرآن و پیوند مسلمین با آن کند. نوری گفته است: «به جهانیان ثابت می کنم که قرآن خورشید فروزانی است که خاموش نمی شود و امکان خاموش کردن آن نیست». کتاب های زیادی از او بجای مانده است که مهم ترین آنها: الکلمات، المکتوبات، الشعاعات واللمعات است. مهم ترین آثار وی در زمینه تفسیر و اعجاز است که می توان به کتاب های (اشارات الاعجاز فی مظان الایجاز) و (محاکمات عقلیه فی التفسیر و البلاغه و العقیده) اشاره کرد.

نوشتن شرح حال مفسر و قرآن پژوه بزرگی مانند نوری مقاله مفصلی را می طلبد که بخواست خدا اگر لازم باشد در آینده تقدیم دست اندرکاران مجله وزین بینات می گردد.

## اعجاز قرآن از دیدگاه بدیع الزمان سعید نوری

### مفهوم اعجاز

اعجاز اثبات عجز در دیگری است، سپس در لازم آن که اظهار عجز در دیگری است؛ استعمال شده است.

اعجاز قرآن، یعنی اینکه قرآن ثابت کند که مردم از آوردن مانند آن ناتوانند و از باب اضافه مصدر به فاعل است؛ و مفعول و مابعد آن به سبب علم به آن حذف شده است. اثبات مذکور- یا اظهار لازم آن- به تنهایی مقصود نیستند، بلکه مراد لازم آن است، یعنی بیان

اینکه کتابی که از سوی خداوند فرستاده شده، حق است و کسی که آن را آورده فرستاده راستگویی از طرف خداست. مردم نیز از علم به ناتوان بودنشان در آوردن کتابی مانند قرآن، به آسمانی بودن آن منتقل می‌شوند و از آنجا علم پیدامی‌کنند که پیامبر مورد تایید پروردگار است و در این وقت باور می‌کنند که آورنده آن فرستاده خداست و اگر از او پیروی کنند در دنیا و آخرت کامروا می‌گردند.<sup>۱</sup> این نکته با همه گفته‌های نوری در همه کتابهایش موافق است و اختصاص به یک موضوع یا عنوان ندارد.

### مقدار اعجاز

نوری گفته است: «برای من ثابت شده است که، نه تنها کل قرآن معجزه است بلکه تمام سوره‌ها و آیات و کلمه‌های آن جداگانه هریک معجزه‌اند»<sup>۲</sup> و باز می‌گوید: «نه تنها آیه‌ها و کلمه‌های قرآن معجزه‌اند، بلکه حروف آن نیز معجزه هستند».<sup>۳</sup>

ابن حجر هیثمی بعضی از نظرات نوری را تایید کرده و گفته است: «مشاهده، حکم می‌کند که مخالفان حتی از آوردن بخشی از یک آیه ناتوان‌اند. زیرا در ارتباطی که بین آغاز و انتهای آیه موجود است، حکمت‌های بدیع و شگفتی وجود دارد و درحقیقت آنان از آوردن آیه‌ای مانند «ثم نظر» (مدثر/۷۴/۲۱) و قسمتی از آیه با توجه به مناسبت آن با ماقبل و مابعد ناتوان بودند، اما گفتن این مطلب که مخالفان از آوردن سه آیه ناتوان بودند، مشاهدات خارجی آن را رد می‌کند، زیرا تاکنون از کسی شنیده نشده که جمله مشابه آن را آورده باشد».<sup>۴</sup>

بدیهی است مراد نوری یک حرف تنها و خارج از کلمه و جمله نیست و نیز یک واژه بدون در نظر گرفتن موقعیت آن در آیه نیست. بلکه هدف، معنایی است که از آن ایجاد می‌شود و یا تناسب استوار کلمه با موضوع است که واژه دیگری نمی‌تواند جایگزین آن گردد و یا این معانی به گونه‌ای است که در کلام انسان امکان اجتماع ندارند. آشکار است که تغییر و تبدیل واژه‌ها در گفتار بشری تاثیر زیادی در مفهوم نمی‌کند. هرگاه به مفاهیمی دست یافتیم که بشر از آوردن مانند آنها ناتوان است، بنابراین واژه‌هایی که بر آنها دلالت می‌کنند معجزه‌اند، حال اندک باشند یا زیاد. و نیز معانی اشاری (رمزی) در یک حرف واحد در میان چند واژه و یا معانی مشارالیه که در سیاق آن دور می‌زند معجزه هستند. ما در قرآن می‌بینیم، چگونه واژه‌ای اگر در استخدام موضوعی درآید، دیگری نمی‌تواند جایگزین آن گردد و این اعجاز است. با اعجاز حرف نیز آشنا خواهیم شد.

اکنون به ذکر دو مثال می پردازیم:

اول: در ارتباط با کلمه، نورسی گفته است: آیه «ولکن مستهم نفعه من عذاب ربك» (الانبیاء/ ۲۱/ ۴۶) به بیان وحشت از عذاب می پردازد ولی تاثیر شدیدی که اندکی از عذاب در خود دارد. بنابراین ترکیب جمله مفید مقدار اندکی از عذاب است و به آن نظر دارد و با قدرت آن را امتداد می دهد تا ترس و بیم را آشکار سازد. اگر یکایک اجزای جمله را بررسی کنیم، در کل قلت را می رساند.

واژه (لکن) دلالت بر شک ضعیف و (مس) بر تماس اندک، (نفعه) ماده کم بو، که صیغه آن بر یکبار دلالت می کند. تنوین نکره در (نفعه) نیز بر ناچیز بودن دلالت می کند، یعنی چیزی که به حدی کوچک است که دیده نمی شود. حرف (من) نیز برای تبعیض است یعنی مقداری، لفظ (عذاب) که گونه کوچکی از کفر به نسبت نکال و عقاب است و اشاره به کم بودن دارد. آوردن لفظ (ربك) به جای قهار، جبار، منتقم که شفقت و رحمت را می رساند.

آیه بیانگر اینست که: هرگاه اندکی از عذاب، چنین دردناک و شدید است، پس باید عذاب سخت الهی چگونه باشد؟ در این آیه بیندیش تادریابی که چگونه این واژه های کوچک، دست به دست هم داده و با یاری یکدیگر در جهت مشخصی به سوی هدف پیش می روند.

مثالی را که آوردیم هم لفظ و هم مفهوم را مورد توجه قرار داده است.<sup>۵</sup> مطالبی را که بیان کردیم در تایید گفته های نورسی و هیشمی درباره اعجاز کلمه کفایت می کند.

دوم: در ارتباط با حرف؛ نورسی گفته است: در یکی از روزها درباره «ن» متکلم مع الغیر در آیه «ایک نعبد وایک نستعین» می اندیشیدم و درباره آوردن صیغه جمع به جای صیغه متکلم به تأمل فرو رفته بودم، ناگاه فضیلت نماز جماعت و حکمت آن از این (نون) بر من هویدا گشت، چون دیدم به سبب مشارکت در نماز جماعت مسجد (بایزید) هریک از نمازگزاران برای من شفاعت می کنند. و هر فردی از آنها گواه و تایید کننده اعمال و اذکاری بودند که در نماز انجام داده بودم و این کار جرئت و نیروی را در من ایجاد کرد تا عبادت ناقص خود را در ضمن عبادت کامل آنان به حضور ذات اقدس الهی تقدیم دارم در این فکر بودم، ناگاه پرده دیگری برداشته شد و مشاهده کردم، همه مساجد استانبول به هم متصل و همه شهر یکپارچه مسجد شده است و در این حال علو و بلندی دعاهای همه آنها را نه تنها احساس کردم، بلکه تصدیق و تایید آنان را نیز درک کردم.

در آنجا خود را در میان صفهای دایره‌واری که در مساجد کره زمین به صورت حلقه‌هایی در پیرامون کعبه تشکیل شده بود دیدم و هنگامی که این همه شافعان را مشاهده کردم که با من، اعمال و اقوال نماز را تکرار می‌کنند و هر چه را که در نماز می‌گویم تایید می‌نمایند، خدا را بسیار ستودم و گفتم «الحمد لله رب العالمین».

گفتم مادامی که همین‌طور پرده‌ها به صورت تخیلی برداشته می‌شوند و کعبه در حکم محراب اهل زمین درآمده است، بنابراین فرصت را مغتنم می‌شمارم و چکیده عقیده (أشهد أن لا اله إلا الله و أشهد أن محمداً رسول الله) را که در تشهد بر زبان می‌آورم به عنوان امانتی در نزد حجرالاسود می‌گذارم و همه گروه‌های مختلف را بر آن گواه می‌گیرم. وضعیت دیگری را در آنجا مشاهده کردم، جمعی که به آنها پیوستم به سه گروه و دایره تقسیم شدند:

اول: گروه بزرگی که از مؤمنان موحد در روی کره زمین تشکیل شده بود.  
دوم: گروه موجوداتی که هریک مشغول تسبیح و عبادت ویژه خود بودند، خود را همراه و همگام آنها دیدم. دانستم عبودیت و عبادت آنها همان کار و وظیفه‌ای است که انجام می‌دهند. در برابر این عظمت با تحیر سرم را پایین انداختم و گفتم (الله اکبر) و درباره خود و دایره، به تأمل فرورفتم.

سوم: جهانی را دیدم که از ذرات کوچک وجودم آغاز و به حواس ظاهری منتهی می‌شود، این همان عالم صغیر است هر چند این جهان کوچک است اما در همان حال چنان بزرگ است که انسان را حیران و شگفت زده می‌نماید هر چند در ظاهر کوچک و متناهی به نظر می‌رسد ولی دارای حقیقتی بزرگ و وظایفی ارزشمند است.

آری! دیدم هر گروهی به انجام وظیفه خود که بندگی و سپاسگذاری است مشغول‌اند و این لطیفه ربانی که در این دایره است در قلبم به نمایندگی این گروه، «إياك نعبد وإياك نستعين» را تکرار می‌کند، همچنان که زبانم با دو گروه بزرگ اولی تکرار می‌کرد.  
خلاصه: (نون) در «نعبد» بر سه گروه مزبور دلالت می‌کند.<sup>۶</sup>

نورسی این چنین بر اعجاز در یک حرف شاهد می‌آورد که مشتمل بر اشارات بدیعی است و به تنهایی این گونه اشاره‌های اعجاز و درخشش‌ها و اشراقات را با خود دارد.

اگر از خود پرسیم: مقدار اعجاز در خبرهای غیبی چیست؟ در پاسخ باید گفت: قطع پیدا کنیم که شخص ولی یا کاهن یا زیرک، بدون آگاهی قبلی بر اینکه مفید یقین و یا اعجاز

است نمی تواند از آن خبر دهد.

اگر ما درباره یک خبر قرآنی که گوینده اش مورد اعتماد و کاملاً صادق است تأمل کنیم، شکی در معجزه بودن خبری که داده است برای ما نمی ماند، زیرا تفاوت در بین گفته های کاهنان و فرموده های روشن وحی، زمین تا آسمان است.

یقین دارم که دانشمندان حد و مرز اعجاز را از حیث فصاحت و بلاغت در یک سوره یا آن اندازه از آیات درباره یک موضوع واحد معین نکرده اند مگر همان مقداری که شخص اندیشمند می تواند اعجاز آن را درک کند و حتی ندیده ام دانشمندانی که می توانستند همین مقدار را پی گیری نمایند که اعجاز آن را آشکار کنند. و نهایت کوشش آنان در همان حدی بوده که علما در کتاب های خود آورده اند.

این جانب اشخاص توانمند را فرامی خوانم تا با چشم بصیرت کتاب خدا را مطالعه کنند و هریک از سوره های کوتاه را بررسی کنند تا وجه یا وجوه اعجاز را کشف نمایند.

### وجوه اعجاز

سیوطی در کتاب «معترك الاقران فی اعجاز القرآن» سی و پنج وجه اعجاز و نویسنده کتاب «القرآن یتحدی» چهل وجه را ذکر کرده است.<sup>۷</sup> نورسی وجوه اعجاز را دویست می داند<sup>۸</sup> که چهل وجه در مقابل مخالفان است.<sup>۹</sup> شاید هدف نورسی از این عدد حصر وجوه اعجاز نبوده است، به هر حال به شرح تعدادی از آنها می پردازیم.

### نظم

نورسی گفته است: «اعجاز درخشان جز نقش نظم نیست»<sup>۱۰</sup> نورسی نظم را یکی از وجوه اعجاز می داند «منشأ نقش های بلاغت همان نظم معانی است» ... «و نظم معانی، عبارت از جست و جوی معانی نحوی در بین کلمات است، یعنی ذوب کردن معانی در کلمات به قصد ساختن نقش های شگفت» ...

«نظم معانی همانست که به وسیله قوانین منطقی استحکام می یابد ... اسلوب منطق همان است که ذهن به سبب آن به حقیقت می رسد ... ذهنی که به حقیقت می رسد همان است که در ماهیات دقیق نفوذ می کند و نسبت می دهد ... و نسبت ماهیات همان روابط

نظام اکمل است ... و نظام اکمل، صدف زیبایی مجرد است که منبع هر حسنی است ... زیبایی مجرد گلستان گل های بلاغت است که لطیفه ها و مزایا نامیده می شود. <sup>۱۱</sup> نوری نحواسته به طور کلی نسبت به مراعات نظم و آراستن و استخداام تشبیه منصرف شود. بلکه گفته است: «لفظ هرگاه نیاز و طبیعت معنا اقتضا کند، زینت بخش و نیز دارای عظمت و هیبت است. قوه خیال به جولان درمی آید و به فعالیت می پردازد به شرطی که حقیقت بر او دشوار و سنگین نباشد و نمونه ای از آن باشد.» <sup>۱۲</sup> یعنی مراعات لفظ به حساب معنا نباشد.

این جهت گیری مدرسه نظم - دانشگاهی بزرگ و گسترده - است که به گفتار، مانند یک سکه دورویه می نگرد که لازمه سلامتی آن سالم بودن هر دورویه است. پایه گذار این مدرسه عبدالقاهر جرجانی است.

مدرسه دیگر، مدرسه لفظ است که نماینده آن مسلم بن ولید است و برخلاف توهم برخی جاحظ از او پیروی نکرده است.

در مقابل، مدرسه معناست که مهم ترین توجه را به معنا دارد و از روی تکلف به لفظ اهمیت می دهد. ابن جنی از اساتید این مدرسه است <sup>۱۳</sup> نوری از قوی ترین مدارس یعنی عبدالقاهر پیروی کرده است. <sup>۱۴</sup>

اساس اعجاز در نظم، ایجاز است، همان چیزی که دانشمندان در مقابل آن خیره شده اند.

خوانندگان می توانند، برای توضیح مطلب به آیه «وَلئنِ مستهمِ نَفْحَةٍ» و نیز به تفسیر نوری «اشارات الاعجاز» مراجعه کنند که مثال های معجزه را از حیث نظم بیان می کند. اکنون به ذکر مثال دیگری می پردازیم.

نوری گفته است: هیأت آیه «وَمَا رزقناهم بِنَفقون» (بقره/۳/۲) به پنج شرط برای پذیرش زکات دلالت می کند.

شرط اول: از «من» در لفظ «مما» استفاده می شود که زکات دهنده نباید دستش را در دادن زکات چنان بگشاید که نیازمند دیگران شود.

شرط دوم: از لفظ «رزقناهم» استفاده می شود که باید از مال خودش زکات دهد، یعنی از آنچه به شما روزی داده شده ببخشید.

شرط سوم: مستفاد از ضمیر (نا) در فعل «رزقنا» آنست که در زکات دادن نباید

منت گذاشت، من شما را روزی می‌دهم و از مال من به بندگام می‌بخشید.

شرط چهارم: آنچه که از «ینفقون» استفاده می‌شود، باید به کسی زکات داد که آن را در نیازهای ضروری و نفقه خانواده مصرف می‌کند و گرنه زکات دادن به شخصی که سفیه و مبذر است جایز نیست.

شرط پنجم: مستفاد از (رزقناهم) آنست که باید با نام خدا زکات داد یعنی مال من است، بر شماست که با نام من آن را انفاق کنید.

علاوه بر این شروط، تعمیمی در زکات دادن داده شده است، زیرا همچنان که واجب است زکات مال داده شود، باید زکات دانش، گفتار، کردار و پند و اندرز نیز داده شود، کلمه «ما» بر همه این اقسام دلالت می‌کند. چون (ما) مفید عام است. همین طور این جمله کوتاه که مفید زکات است - همراه با بیان میدان گسترده آن دلالت بر پنج شرط نیز می‌کند<sup>۱۵</sup>

همچنان که می‌دانیم فعل مضارع «ینفقون» دلالت بر دوام و استمرار می‌کند و احسان و بخشش الهی نیز همیشگی و مستمر است و در یک چشم بهم زدن از آفریدگان گسسته نمی‌شود، دلیل بر آن اتصال ضمیر (نا) به ضمیر (هم) است که به مردم برمی‌گردد و در رسم الخط مصحف نیز به صورت متصل نوشته شده است، تنها خداوند بزرگ است که فیض وجودش بی پایان و ریزان است و آوردن فعل ماضی (رزقنا) دلالت می‌کند که انجام کار قطعی شده است<sup>۱۶</sup> «وفي السماء رزقکم وما توعدون» (الذاریات/ ۲۲/ ۵۱) (جف القلم بما هو کائن)<sup>۱۷</sup> فرشتگان روزی انسان را بر الواح فرعی که قبلا در لوح محفوظ مقدر شده است نوشته اند<sup>۱۸</sup> و نیز اتصال ضمیر تعظیم (نا) به ضمیر روزی خوردگان و متصل شدن هر دو ضمیر به فعل، دلالت بر استمرار و بهم پیوستگی روزی دارد.

پس نظم، در حقیقت در نزد همه دانشوران یکی از وجوه اعجاز است. در کنار این، نوری سخنان برجسته‌ای در روشن کردن جوانب نظم بلیغ دارد که هرگاه قرآن باشد معجزه و اگر قرآن نباشد منزلت والایی دارد و کوشش‌های وی این مطلب را روشن می‌کند که لفظ و معنا را قصد کرده است.

هرکس بخواهد می‌تواند، سخنان زیبا و ارزشمند او را درباره اسباب بلندی و والایی سخن دریابد؛ که از آن جمله (استعداد و توانایی او در استنباط‌های فراوان)<sup>۱۹</sup> که من آن را (مراتب معانی) می‌دانم که برخی از آنها مانند هوا هستند که احساس می‌شوند ولی دیده



نمی شوند<sup>۲۰</sup> همچنانکه در مثال «ولئن مستهم نفعه» دیدیم همکاری و هماهنگی بین اجزای جمله و معانی که موجب قدرت کلام می شوند و نظم و هیأت در بیان هدف کلی دست یاری به هم می دهند<sup>۲۱</sup> و درباره سخن سلیس و درست<sup>۲۲</sup> که آن را ذاتیات والای بلاغت - معجزه - می نامم، گوینده یک بار نسبت ها و قیدهای جمله را مورد توجه قرار می دهد که هر رابطی معنا را آشکار و از نقش های کوچک تر شروع می شود تا به نقش های بزرگ تر می رسد، گویی گوینده دیگر خردها را به خردش ضمیمه نموده است. و همین است که در قرآن فکر شخصی و اراده جزئی را ناتوان ساخته است.<sup>۲۳</sup>

افزون بر همه اینها درباره (غنا و گستره سخن) که ارکانش به معانی اصلی و شاخه هایش به توابع هدف اشاره می کند<sup>۲۴</sup> و نیز درباره (اسلوب و سرتاثر سخن) از این جهت که قالب معنا هستند و تناسب نظم به آن فرامی خواند<sup>۲۵</sup> درباره (انواع اسلوبها و زمینه بکارگیری آنها)<sup>۲۶</sup> و (اماله سخن - در ظاهر - به سوی آنچه که مخالف دلیل است)<sup>۲۷</sup> این نکته ها را تا جایی که می دانم جز از نوری از کس دیگری ندیده ام و آنها را در برخی از پژوهشهایم توضیح داده ام.<sup>۲۸</sup>

### حروف مقطعه

حروف مقطعه در آغاز سوره هایی مانند (الم - حم - ص) نصف حروف هجا را تشکیل می دهند که استعمال آنها بیشتر و آسان تر از نصف دیگر است.

حروف هجا دارای هفده صفت می باشند که ده صفت زوج و هفت صفت مفرد است که حروف مقطعه نیمی از صفات زوج مانند «جهر» و «همس» را به خود اختصاص داده و یا صفات مفرد مانند «قلقله» نیز نصف حروف مقطعه دارای این صفت هستند. مثلاً هیچده حرف دارای صفت «جهر» اند که نه حرف آنها جزء حروف مقطعه می باشند و ده حرف دارای صفت «همس» هستند که پنج حرف مقطعه هستند.

و اگر صفتی ثقیل باشد، کم تر از نصف حروف مقطعه را شامل می شود و یا اگر خفیف است بیشتر از نصف آنها را دربر می گیرد، مانند صفت «قلقله» که سنگین است و پنج حرف دارای این صفت اند که دو حرف از آنها از حروف مقطعه است. و یا صفت «ذلاقه» که صفتی است خفیف و چهار حرف از حروف مقطعه از کل شش حرف دارای همین صفت هستند. این موازنه شگفت تصادفی نیست، بلکه از روی هدف است اما به تنهایی در تحقق

اعجاز کفایت نمی کند، بلکه باید همه چیزهای دیگری که مربوط به این حروف است به آنها ضمیمه شود تا مقدار اعجاز تکمیل گردد. حروف هجا دارای سرشت و ویژگی های زیادی هستند، آنهایی که سرشتشان لطیف تر است و نصف حروف هجا را تشکیل می دهند، حروف مقطعه اند.

اگر نصف حروف هجا را تصادفی در کنار هم قراردادی (پانصد و چهار) احتمال در چیدن و ترتیب حروف وجود دارد، که از این احتمالات تنها یک احتمال مناسب است که قرآن در انتخاب حروف مقطعه آن را آورده است. زیرا در این همه تقسیم، تداخل و تفاوت و تشابه و اختلاط زیادی وجود دارد که آوردن نصف هر یک از آنها کار شگفتی است.<sup>۲۹</sup>

موازنه و اعتدال عجیبی در بین لطافت و غلظت سرشت در حروف مقطعه وجود دارد، زیرا طبایع چهار اند: طبع آتش که شدیدترین آنهاست گرم و خشک و در مقابل آب است که سرد و مرطوب. از هفت حرف مقطعه، چهار حرف بر طبع اولی (أ، ط، م، ه) و بر بقیه (ذ، ش، ف) و در دومی (ح، ر، ع، ل) و بر بقیه (خ، د، غ) دلالت می کند. و بر هر یک از دو طبع متوسط سه حرف از هفت حرف دلالت می کند بر طبع خاکی که سرد و خشک است (ص، ن، ی) و بر بقیه (ب، ت، ض، و) و بر طبع هوا که گرم و مرطوب است (س، ق، ک) و بر بقیه (ث، ج، ز، ظ) دلالت می کند. و این مورد بسیار شگفت است و تنها لغویون و مفسران و عرفا آن را درک می کنند.<sup>۳۰</sup>

نورسی سخنان زیبایی را درباره حروف تهجی گفته است: «آوردن حروف مقطعه اشاره به مواد مصنوعات دارد، مانند دادن قلم و کاغذ به شخصی که در نوشتن با تورقابت می کند. گویا قرآن می گوید: «ای مخالفان! شما امیران کلامید. آیات من از آن حروفی تشکیل شده که شما با آنها می نویسید و می خوانید و در دست شماست پس چرا مانند آن را نمی آورید»<sup>۳۱</sup> یعنی اگر درک داشته باشید ایمان می آورید، هزاران کتاب را تالیف کردید ولی به ذره ای از اعجاز دست نیافتید. ای دوستان مشتاق هزاران کتاب را به شوق تقلید از قرآن نوشتید و جز بر ایمان و تسلیم شما نیفزود و این جز تأکید اعجاز نیست.<sup>۳۲</sup>

از لطایف دیگر: «حروف تهجی اساس و آغاز قرائت است و اختصاص به مبتدیان قرائت دارد و این اشاره دارد که قرآن روش ویژه ای را برای آموزش بی سوادان بنیان گذاشته است»<sup>۳۳</sup>

لطیفه سوم: «حروف مقطعه دلالت دارد که ارزش حروف تنها در معانی نیست، بلکه

بین آنها مانند اعداد و مناسبات فطری وجود دارد که علم اسرار حروف، آن مناسبات را کشف کرده است»<sup>۳۴</sup> پس هرکس درباره حروف مقطعه می‌اندیشد و اعجاز آنها را درک نمی‌کند از اهلش پیروی کند.<sup>۳۵</sup> آری! این اسرار از یک شخص بی‌سواد یا از روی تصادف نیست و یا در توان شخص بسیار بلیغ نمی‌باشد، بلکه تنها توان خداوند عزیز و علیمی است که جن و انس از آوردن مانند کلامش ناتوان اند.

### تکرار در قرآن

نورسی گفته است: «چون قرآن کتاب ذکر، دعا و دعوت است برخلاف پندار کوتاه فکران، تکرار آن زیبا و بلیغ بلکه لازم است. زیرا ذکر و دعا و دعوت با تکرار مورد تاکید قرار می‌گیرند. چون تکرار ذکر روشنائی بخش، تکرار دعا تأیید و تکرار دعوت تأکید است. و برای هرکسی میسر نیست همه قرآن را که داروی شفابخش جانهاست در هر حال بخواند، بنابراین خداوند فرزانه مهربان اکثر اهداف قرآن را در اکثر سوره‌ها، به ویژه در سوره‌های طولانی آورده است، تا جایی که هر سوره‌ای حکم قرآن کوچکی را دارد و برای هرکسی راه را آسان کرده، بدون اینکه احدی را از نعمت آن محروم گرداند و سبب تکرار توحید، قیامت و موسی (ع) همین است.

همچنانکه جسم در اوقات مختلف نیازهای متفاوتی دارد، روح نیز به جسم می‌ماند و نیاز روح به (هوالله) مانند نیاز جسم به هواست. بنابراین تکرار واژه‌ها و آیات بر شدت نیاز به آنها دلالت می‌کند همچنانکه می‌دانیم قرآن رکن اصلی اسلام و زیربنای جامعه اسلامی است. نیز دگرگون‌کننده و متحول‌کننده جوامع بشری است. پس، لازم است پاسخگوی پرسش‌های تکراری گروه‌های مختلف انسان‌ها باشد. و برای تثبیت و تأیید و تأکید، تکرار لازم است.

قرآن موضوعات مهمی را نام می‌برد و دل‌ها را می‌خواند که به آنها ایمان آورند و نکته‌های دقیقی را بیان می‌کند و خرده‌ها را برای شناخت آنها دعوت می‌کند، پس برای تثبیت و تحکیم آنها در دلها و در افکار عمومی، تکرار آیات به گونه‌های مختلف و اسلوب‌های گوناگون لازم است.

هر آیه دارای ظهر، بطن، حد و مطلعی است<sup>۳۶</sup> و هر قصه‌ای دارای گونه‌ها، احکام، فواید و مقاصدی است که در هر موضعی یک وجه و در هر سوره هدفی را ذکر می‌کند،

بنابراین تکرار جنبه صوری دارد. «<sup>۳۷</sup>

اینکه تکرار نیاز، مستلزم تکرار خطاب است، یک اصل ثابتی است و قرآن کریم در مدت بیست سال به پرسش های تکراری زیادی پاسخ داده است و با پاسخ های مکرر، مخاطبان خود را از طبقات مختلف ارشاد کرده است. تکرار هر جمله ای متضمن هزاران فایده است و تکرار ارشادات، حاصل ادله ای است که حدی برای آنها نیست و وقتی که ارشادات در دل ها رسوخ کند، انقلابی بزرگ و دگرگونی عمیقی به وجود می آورد و بر ویرانه های این دنیای فانی، کاخ شکوهمند و پایدار آخرت را بنا می کند.

تکرار جملات و آیات، برای اثبات این نکته است که همه اشیا، از ذرات اتم گرفته تا کهکشان در قبضه قدرت خداوند یگانه اند و پیرو فرامین او می باشند.

و نیز تکرار، هنگامی است که قرآن، خشم و غضب الهی را نسبت به ستمگرانی که هدف از آفرینش خود را فراموش کرده اند، ستم هایی که خشم هستی و آسمان و زمین را برانگیخته و آتش غضب را در وجود ستمکاران مشتعل می سازد.

بنابراین تکرار آیات و جملات در هنگام بیان چنین حوادث بزرگی، نه تنها از بلاغت قرآن نمی کاهد، بلکه معجزه بودن قرآن را از حیث بدیع و زیبایی و بلاغت والا و رفیع و فصاحت مطابق با مقتضای حال، اثبات و آشکار می سازد.

به عنوان نمونه آیه «بسم الله الرحمن الرحيم» صد و چهارده بار در قرآن تکرار شده است، اما اگر در این باره بررسی کنیم می بینیم این آیه حقیقت بزرگی است که هستی را مملو از نور و روشنی و با ریسمان محکمی زمین را به آسمان متصل کرده است. همچنان که در لمعه چهاردهم بیان کردیم، هر کس در هر وقتی شدیداً به این حقیقت بزرگ نیازمند است و اگر این حقیقت بزرگ میلیونها بار تکرار گردد باز هم عطش نیاز فروکش نمی کند، زیرا نیاز موقت مانند نان و غذا نیست بلکه یک نیاز دائمی مانند نور و هواست که هر لحظه به آن نیاز است.

یا آیه «وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُو الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ» که در سوره «شعراء»، هشت بار تکرار شده است، تکرار این آیه در سوره ای که موضوع آن نجات پیامبران و عذاب اقوام ستمکار آنان است، متضمن حقایق بی شماری است. و بیانگر این مطلب است که ستمکاری این افراد، مخالفست با هدف آفرینش بنی آدم و سرکشی در برابر پروردگار بزرگ است، پس عزت پروردگار اقتضای می کند که این اقوام تجاوزگر مجازات شوند همان گونه که رحمت الهی

مقتضای نجات پیامبران است.

و اگر این آیه هزاران بار تکرار شود شوق و نیاز به آن همچنان ادامه دارد، پس تکرار در اینجا دارای بلاغتی والا و اعجاز و ایجاز است. یا تکرار آیه «فبأی آلاء ربکما تکذبان» در سوره «الرَّحْمَن» و آیه «ویل یومئذ للمکذبین» در سوره «مرسلات» که طنین آنها همیشه در گوش زمان می پیچد و در آسمانها و زمین اعلام می کند که کفرورزی جن و انس و ناسپاسی در مقابل نعمت های الهی و ستم و جور آنان خشم کاینات را برانگیخته و زمین و آسمان را بر ضد آنها می شوراند. و در حکمت و هدف از آفرینش جهان اختلال ایجاد می کند و تجاوز بر حقوق آفریدگان است، سبک و خوارشمردن و انکار عظمت پروردگار است، بنابراین دو آیه مزبور با هزاران حقیقت مانند این حقیقتها در ارتباطند و اهمیت و قدرت هزاران مسأله را دارند و اگر هزاران بار خوانده شوند نیاز نسبت به آنها کاسته نمی شود. پس تکرار در اینجا بلاغتی است مختصر و ارزشمند و دارای اعجاز زیبا.<sup>۳۸</sup>

باید اضافه کنم تکرار در آیه «فبأی آلاء ربکما تکذبان» زاید و بیهوده نیست زیرا خداوند در هر بار نعمت های جدیدی را برمی شمارد و پس از بیان هر نعمتی آیه را تکرار می کند. اگر گفته شود چرا بعد از ذکر عذاب تکرار شده است؟ باید گفت: عذاب هر چند نعمت نیست، اما ذکر عذاب و برحذر داشتن از آن از بزرگ ترین نعمت هاست زیرا انسان را از کارهایی که موجب عذاب است برحذر می دارد و تشویق به کارهایی می کند که موجب ثواب است، تکرار این آیه بعد از ذکر جهنم و اسباب آن و انداز از عذاب و توصیف نعمت های خداوند، بدون شک نعمت است.

اما در ذکر مرگ چه نعمتی وجود دارد؟ بهترین پاسخی که داده شده، آنست که مرگ موجب انتقال از غم خانه دنیا، به سرای شادی و آسوده کردن مؤمنان و مردمان از دست بدکاران است، همچنان که در احادیث بیان شده است.<sup>۳۹</sup>

### اعجاز از نظر قانون گذاری

«قرآن کریم قانونی است فرستاده شده از سوی خداوندی که ازلی است و تا ابد ادامه دارد و کهنگی و فرسودگی در آن راه ندارد.» «مدنیّت با همه جمعیت های خیریه و سازمان های فعال و مؤسسات آموزشی و تربیتی نتوانسته است با قرآن معارضه کند.»<sup>۴۰</sup> که به عنوان نمونه چند نکته را ذکر می کنیم:

نکته اول از لحاظ اقتصادی که از دو زاویه آن را بررسی می‌کنیم، یکی از زاویه دادن زکات در آیه «وآتوا الزکوة» (بقره/۲/۴۳) و زاویه دومی در حلیت بیع و حرمت رباست «وَأَحِلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا» (بقره/۲/۲۷۵) که در هریک از آنها اعجاز ظاهر می‌شود. نورسی می‌گوید:

«اساس همه آشوب‌ها و انقلاب‌ها در جوامع انسانی یک کلمه است همچنان که منبع اخلاق رذیله نیز یک کلمه است:

جمله اول: (اگر من سیر شدم باکی نیست که دیگران از گرسنگی بمیرند)

جمله دوم: (تو کار کن تا من بخورم و خود را به زحمت انداز تا بیاسیم)

جمله اول، خواص را به ظلم و فساد سوق می‌دهد و جمله دوم، عوام را به حقه و حسد و نزاع و در نتیجه آسایش و امنیت را از بشریت سلب می‌کند»

تمدن امروزی نتوانسته این دو گروه را با هم آشتی دهد و زخم عمیق بر حیات انسانی را التیام بخشد. اما قرآن کریم جمله اولی را ریشه کن می‌کند و با وجوب زکات آن را مداوا می‌نماید. و جمله دوم را با حرمت ربا از اساس برمی‌اندازد و این اعجاز از جنبه تشریح و قانونگذاری به همه بشریت اعلام تحدی می‌کند که هدایت و آسایش تنها در پرتو قوانین اسلام است.

بنگر! چگونه دو جمله و یا دو حکم قرآنی، به تنهایی علاوه بر سایر شواهدی که ذکر می‌کنیم و یا ذکر نمی‌کنیم معجزه‌اند.

نکته دوم درباره تعدد زوجات: «مدنیت حاضر تعدد زوجات را نمی‌پذیرد و می‌گوید این حکم قرآنی مخالف حکمت و مصلحت بشریت است»

در حالی که حکمت و فلسفه ازدواج تکاثر و تولید نسل است اما لذت حاصل از ارضای شهوت، پاداشی جزئی از جانب خداوند مهربان در مقابل انجام این وظیفه است. مادامی که ازدواج برای تکاثر و تولید نسل و بقای نوع است، حکمت و مصلحت است.

می‌دانیم که زن در سال تنها یک بار می‌زاید در نیمی از هر ماه در حال قاعدگی است، در پنجاه سالگی یائسه می‌شود و در مقابل، مرد همیشه از توان جنسی برخوردار است حتی اگر در سن صدسالگی باشد، بنابراین مدنیت ناچار است برای حل این مشکل اماکن فساد و فاحشه‌خانه‌ها را بگشاید،<sup>۴۱</sup> اما قانون قرآن، پاکیزه است و فرزانه و رستگاری دو دنیا را با خود دارد و همه مکاتب و فلسفه‌های مادی و بشری از آوردن آن ناتوان‌اند.

نکته سوم درباره سهم ارث زن است: «مدنیتی که حاکمیت عقل را پذیرفته از آیه «لذکر مثل حظ الانثیین» (نساء/۴/۱۷۶) انتقاد می کند که چرا سهم زن را نصف سهم مرد قرار داده است.

بدیهی است اکثر احکام در زندگی اجتماعی به حسب اکثریت وضع می شود، زیرا تأمین زندگی زنان به عهده شوهران و وظیفه نگهداری زنان بر دوش آنهاست، وقتی که دختر یک سوم سهم برادرش را از ماترک می گیرد متکفل هیچ گونه مخارجی نیست درحالی که شوهر که دو سهم از ارث می برد بخشی از آن را صرف مخارج زن می کند و بدین وسیله مساوات برقرار می گردد و سهم برادر و خواهر یکسان می شود و عدالت قرآنی مقتضی اینست. ۴۲

پس کتابی غیر از قرآن بیاورید که احکامش عادلانه تر از احکام قرآن باشد اگر راست می گوید.

شیخ نوری اعجاز فراوان قوانین قرآن را تحت عنوان «شریعة القرآن من دلائل إعجازه» و «الاعجاز التشريعی للقرآن» بیان کرده است و هرکس سخنان دیگر دانشمندان را با روش عقلی و واقعی با سخنان نوری بسنجد از جهت رعایت بُعد جهانی، نوآوری نوری را در این امور به خوبی درک می کند.

اعجاز به اعتبار اخبار غیبی روش گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
قرآن کریم مانند یک شخص حاضر و ناظر از گذشته خبر می دهد و این اخبار را مقدمه برای رسیدن به مقصد و هدف قرار می دهد، چکیده یک قصه طولانی را می آورد که در عین ایجاز گره کور زندگی را گشوده و اهداف بلندی را بیان می کند که نه تنها از زیاده گویی و کم گویی خبری نیست بلکه راستی و درستی حاکم بر آن اشتباهات وارده را نیز تصحیح می کند، این اعتماد و اطمینان کامل و شجاعت بی نظیر تنها در کلام خداوند علیم و خبیر دیده می شود.

این قصه ها از زبان پیامبری اُمّی بازگو می شود که کتابی را نخوانده و در نزد معلمی آموزش ندیده و با کسانی که آشنا به این داستان ها بوده اند، نمی ننشسته است. خبرهای قرآنی از زمان آدم تا خاتم را با اخبار منقول از تورات و انجیل مقایسه کن تا ببینی چگونه قرآن بر تارک آسمان می درخشد و مافوق آنهاست و بسیاری از مسایلی را که

اهل کتاب کتمان کرده اند بر ملا می سازد و حکم قطعی و درست را درباره مسایل مختلف فیه صادر می کند. <sup>۴۳</sup>

در رابطه با اخبار غیبی از آینده این آیه را بخوان «وَلَنْ تَفْعَلُوا» (بقره/۲/۲۴) یعنی نمی توانید مانند آن را بیاورید. درمی یابی با این اخبار غیبی به اعجاز اشاره کرده است و همچنان است که خبر داده است، گویی می گوید: وقتی که شما امیران فصاحت و بلاغتید و از سایر مردم به آن نیازمندترید و از آوردن آن ناتوانید پس دیگران به طریق اولی نمی توانند. و نتیجه در هردو یکی است و اینکه همچنان که در گذشته نتوانستید مانند آن را بیاورید در آینده نیز نخواهید توانست. <sup>۴۴</sup> «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» (بقره/۶/۲) می دانی که مشهورترین معانی موصولات مانند «أل»، عهد است و در اینجا اشاره به سردمداران کفر مانند ابوجهل و ابولهب و أمیه بن خلف می کند که در حال کفر از دنیا رفتند، این آیه خبر از غیب می دهد و از امثال این لمعه ها نوعی اعجاز به وجود می آید. <sup>۴۵</sup>

گویی قرآن در سوره تبت خبر از مرگ ابولهب و همسرش در حال کفر می دهد و در سوره نصر از نزدیک شدن وفات پیامبر خبر می دهد که این گونه خبرها فراوان است. نورسی مانند دیگر فرهیختگان، سخنان غامضی را درباره آیه آخر سوره فتح گفته است که با حروف و تکرار اعداد اشاره به اصحاب بدر، أحد، حنین، بیعة الرضوان و امثال آن می کند، همچنان که طبق حساب ابعاد و وفق که نوعی از علم جفر است مفید اسرار زیادی است. <sup>۴۶</sup> اگر چنین نظری درست باشد علم جفر درست و معجزه است اما مقبول و معقول نیست. <sup>۴۷</sup> باید اضافه کنم بعضی از اخبار غیبی رازهایی هستند که در سینه ها نهفته اند نه پیامبر(ص) و نه دیگران آنها را نمی دانند مگر صاحب سر و یا محرم اسرار، اما قرآن از آنها خبر داده است. «وَيَقُولُونَ فِي أَنفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ» (مجادله/۸/۵۸) و او را تکذیب نکرده اند که نورسی و دیگر اندیشمندان بسیاری این خبرها را بیان کرده اند هر چند در جزئیات متفاوتند.

گاهی اخبار از غیب به گونه ای است که جز شخص اندیشمند و متفکر آن را نمی فهمد مانند اشاره سوره نصر به نزدیکی وفات پیامبر و یا آیه «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ» (احزاب/۳۳/۴۰) که بر فوت پسران پیامبر قبل از رسیدن به حد بلوغ دلالت می کند و همان طور هم بوده است. نورسی گفته است علاوه بر آن اشاره می کند که نسل پیامبر از



جانب پسرانش مقطوع است زیرا لفظ (رجال) دلالت دارد که نسل پیامبر از جانب زنان ادامه پیدا می کند نه مردان و این خبر هم متحقق شده است<sup>۴۸</sup> و این از نوآوری های نوری است.

### اعجاز علمی

«اعجاز علمی شعله ای فروزان از اعجاز قرآن است که در مقابل معجزات سایر پیامبران می درخشد»<sup>۴۹</sup> خداوند فرموده: «یا نار کونی بردا وسلاما علی ابراهیم» (انبیاء / ۶۹/۲۱) اول: آتش مانند سایر پدیده ها مختار نیست و نمی تواند هرگونه که بخواهد و بدون بصیرت عمل کند بلکه موظف است کاری که به او واگذار شده همان را انجام دهد. حضرت ابراهیم را نمی سوزاند چون فرمان سوزاندن به او داده نشده است.

دوم: آتش دارای درجه ای است که با برودت می سوزاند یعنی مانند درجه احتراق تأثیر می کند، خداوند سرما را با لفظ «سلاما» مورد خطاب قرار می دهد که تو ابراهیم را نسوزان همچنان که حرارت او را نمی سوزاند، یعنی آتش در این درجه با برودت خود تأثیر می کند گویا می سوزاند، هم آتش است و هم سرما.

آری! آتش همچنان که در علوم تجربی ثابت شده دارای درجات متفاوتی است، از آن جمله درجه ای است که به صورت شعله سفیدی است که حرارتش منتشر نمی شود بلکه حرارت پیرامون خود را دفع می کند و با این برودت، مایعات اطرافش را منجمد می کند و گویا با برودتش مواد را می سوزاند همین طور «زمهریر» که یکی از درجات آتش جهنم است با برودتش می سوزاند. پس وجود آن در جهنم ضروری است تا حاوی همه اقسام آتش باشد.

سوم: همچنان که ایمان یک امر معنوی است، انسان را در آخرت از آتش جهنم مصون می دارد و مؤمنان را از دست آن نجات می دهد و همان طور که اسلام سپر محکم و دژ استواری در مقابل آتش است، در دنیا نیز موادی وجود دارد که در مقابل آتش آسیب پذیر نیستند و از تأثیر آن جلوگیری می کند زیرا خداوند سبحان اوامرش را در این دنیا (که دار حکمت است) تحت پوشش اسباب و به مقتضای اسم (حکیم) انجام می دهد، بدین سبب آتش در جسم حضرت ابراهیم (ع) تأثیر نکرد همچنان که لباسش را نیز نسوزاند و زبان حال آیه این است که: «ای پیروان ابراهیم! از ابراهیم پیروی کنید، لباس تقوی را که لباس ابراهیم است بر تتان بپوشانید، تا شما را در دنیا و آخرت در مقابل دشمن بزرگتان که آتش است نگهدارنده و حافظ و نگهبان باشد. خداوند موادی را در سینه زمین قرار داده است که شما را

از گزند آتش مصون می‌دارد همان گونه که لباس تقوا و ایمان، شما را در مقابل آتش جهنم حفظ می‌کند، پس بشتابید و این موادی را که ضد آتش اند کشف کنید. آنها را از عمق زمین استخراج کنید و آنها را بکار گیرید.»

آری! انسان در نتیجه پژوهش‌ها و اکتشافاتش، موادی را به دست آورده است که آتش آنها را نمی‌سوزاند و در مقابل آتش مقاوم هستند و می‌تواند از آنها لباس و پوشاک تهیه کند. عظمت و بلندی این آیه را بر ماده ضد آتشی که انسان کشف کرده مقایسه کن، تا بدانی که چگونه بر لباس محکمی که در کارخانه (حنیفاً مسلماً) بافته شده دلالت می‌کند که نه پاره می‌شود و نه پوسیدگی و کهنگی در آن راه دارد و طراوت و زیبایی آن همیشگی است.<sup>۵۰</sup> دکتر ابراهیم خلیفه، مدیر گروه علوم قرآنی دانشکده اصول دین قاهره در یکی از جلسات درس گفته است که اعجاز علمی قرآن، در آوردن پدیده نیست بلکه در ارایه روش ایجاد آن است. بنابراین معتقدم آیتی که به اکتشاف اشاره دارد جزء اخبار اشاری قرار داده شود. چون به رویدادهایی که غیبی بوده و تحقق یافته اشاره کرده است، پس جزء یکی از وجوه باقی می‌ماند.

نورسی در کتاب «الکلمات» نخواستہ درباره اشارات علمی سخن را بسط دهد و گذرا به بعضی از موضوعات اشاره می‌کند، مثلاً می‌گوید: آیه «وخلقنا لهم من مثله (کشتی) مایر کیون» (یس/۴۲/۳۶) اشاره به قطار دارد و در آیه «قتل أصحاب الاخدود النار ذات الوقود إذ هم علیها قعود» (بروج/۸۵/۷۵) مراد از اُخدود ذات الوقود، قطار و سوخت آن است و این نظر بسیار شگفتی است، همچنان که آیه «مثل نوره کمشکوة فیها مصباح» (نور/۳۵/۲۴) به برق اشاره می‌کند.

نورسی توانسته اعجاز علمی را که دانشمندان علوم تجربی آنها را برخلاف علم و انتقادی بر قرآن دانسته، به خوبی توضیح و اعجاز آنها را آشکار کند و مخالفان را وادار به تسلیم نماید.<sup>۵۱</sup> که خداوند او را پاداش دهد.

### وجه اعجاز در ارتباط با گوش و جان

شادی، لذت، عدم آزرده‌گی و سهولت حفظ است. نورسی گفته است: قرآن مجید «اعجازش را برای اشخاص بی سواد که معنای آن را نمی‌دانند و تنها آن را می‌شنوند بیان کرده است» ... «می‌بینیم به محض شنیدن اعجاز، قرآن را تصدیق و تأیید می‌کنند.»<sup>۵۲</sup>

«شخص بی سوادى که معنای قرآن را نمی فهمد در هنگام تلاوت قرآن بدون اینکه از شنیدن آن احساس ملالت کند، اعجازش را درک می کند. این شخص بی سواد با خود می گوید: تلاوت قرآن موجب خستگی نمی شود بلکه زیاد خواندن آن بر شیرینی و حلاوتش می افزاید، در حالی که اگر به قصیده ای غراً و زیبا چندبار گوش دهم احساس خستگی می کنم، پس بدون شک قرآن کلام بشر نیست.»

در ادامه گفته است: «حتی بیماران که در سكرات مرگند و از شنیدن کوچک ترین حرفی متالم می شوند، وقتی که قرآن بر آنها خوانده می شود لذت می برند و گویی نوای آیات گوش نواز قرآن سلسبیل است که بر مجرای گوششان جاری می شود و بدین وسیله اعجاز قرآن را درک می کنند.»<sup>۵۳</sup>

قاضی عیاض یکی از اقسام وجوه اعجاز را (زیبایی) ذکر کرده است که دل ها و گوش های شنوندگان را مجذوب خود می کند و گفته است: «دلیل بر اینکه این از ویژگی های قرآن است، کسانی که معنا و تفسیر قرآن را نمی دانند آنها را نیز شیفته خود می کند، از شخصی مسیحی روایت کرده اند که بر تلاوت کننده قرآنی گذشت همین که صدای خواندن آیات را شنید، بی اختیار ایستاد و شروع به گریه کردن کرد، از او پرسیدند چرا گریه می کنی؟ گفت به سبب حزن و نظم آن.»<sup>۵۴</sup>

مراد از حزن و نظم، تاثیر نغمه ها و آهنگ واژه ها و حروفی است که به گفته عبدالقاهر جرجانی بر ارزش و منزلت سخن می فزاید و معتقدم که در قرآن از لحاظ ظاهری و زیبایی به حد اعجاز رسیده است.

یکی دیگر از وجوه اعجاز آنست که (خداوند قرآن را به صورت نظم آورده نه نثر، چون نظم گوش نوازتر است.)<sup>۵۵</sup>

سومین وجه اعجاز: «نه خواننده اش ملول می شود و نه شنونده اش دلش گرفته می شود بلکه بیشتر خواندندش بر لذت و شیرینی آن می افزاید و تکرارش موجب محبت و همیشه با طراوت و شاداب است، اما کلام بشری هرچند در اوج فصاحت و بلاغت باشد اما تکرار آن قبیح است و موجب نفرت، ولی برعکس قرآن تلاوتش در خلوت مایه لذت، در بحران و گرداب مشکلات سفینه نجات و آرامش خاطر است، اما کدام کتاب است که دارای چنین ویژگی باشد؟ هرچند نویسندگانشان از اسلوب ها و آهنگ های گوناگون استفاده کنند و به وسایل مختلف در تشویق و جذب خوانندگان بکوشند. بدین سبب است که پیامبر در وصف

قرآن می فرماید: (لایخلق علی کثرة الرد.)<sup>۵۶</sup>

نورسی گفته است: «اعجاز قرآن در توانمندی کودکانی که به حفظ کردن قرآن علاقه مندند نمایان می شود که چگونه دل های کوچک و زیبایشان مانند لوحی، قرآن بر آنها نقش می بندد با اینکه آیات مشابه فراوانی وجود دارد که آنها را دچار اشتباه کند، اما به آسانی قرآن را از بر می کنند در حالی که از حفظ یک صفحه از دیگر کتابها ناتوانند.»

عده ای از کودکان پاکستانی را دیدم که در حال ختم قرآن بودند، در عین حال معنای یک جمله عربی را نمی دانستند و شگفت تر از این، استادان آنها بودند که با عربی آشنایی نداشتند.

قاضی عیاض یکی دیگر از وجوه اعجاز را: «سهولت از بر کردن آن بر خوانندگان و نزدیک کردن آن به فهم از برکنندگان می داند، خداوند فرموده: «ولقد یسرنا القرآن للذکر» (قمر/۵۴، ۱۷/۳۲، ۲۲، ۴۰) و این در حالی است که پیروان سایر ادیان حتی یک کتاب دینی خود را با گذشت سال ها از بر ندارند، اما کودکان مسلمان به آسانی و در کم ترین مدت قرآن را از بر می کنند.»<sup>۵۷</sup>

می گویم: این ویژگی ها و برتری ها جزء اوصاف قرآن است و داخل در تحدی به آوردن مانند آن می شود و شرطی در صحت معارضه است، دیگر اینکه از نظر مقام و منزلت، والا و بی نظیر است و بشر از آوردن مانند آن ناتوان است و این هم یکی از وجوه اعجاز است. وجه اعجاز در رابطه با چشم: تناظر، تقابل، توافق، معاذات و موازات در نگارش است.

نورسی گفته است: «وجه اعجاز برای کسانی که فاقد قوه سمع و علم و درک و تنها دارای قوه رؤیت می باشند، مجمل و ناقص است»، در مکتوب بیست و نهم و کتاب اشارات الاعجاز این گونه اعجاز به طور کامل توضیح داده شده، به گونه ای که شخص نابینا هم آن را احساس می کند، «ما نگاشتن مصحف شریف را برای اظهار این وجه زیبای اعجاز برگزیدیم.»<sup>۵۸</sup>

نورسی دو مصحف جداگانه را برای اظهار این اعجاز انتخاب کرده است:

**مصحف اول:** «که به وسیله حافظ عثمان نوشته شده است، واژه هایش در مقابل یکدیگر و متناظراند. مثلا کلمه «وثامنهم کلبهم» در سوره کهف آیه ۲۲ در مقابل کلمه «قطمیر» که در سوره فاطر آیه ۱۳ است، اگر صفحه ها را از اول سوراخ کنی واژه دومی با کمی

انحراف ظاهر می شود و اسم سگ اصحاب کهف به دست می آید.<sup>۵۹</sup> می گویم چرا در میان این همه مصاحف باید یک مصحف را انتخاب کرد در حالی که وجوه اعجاز با هم تراحم ندارند. یعنی وجود یکی از آنها دیگری را باطل نمی کند، مادامی که این تناظر وجه دیگری را باطل کند اعجاز آن بعید به نظر می رسد، چون هریک از آنها دارای ویژگی و مزیتی است که در دیگری نیست و این مزیت ساختگی است. و قرآن کریم از داشتن چنین اعجازهایی بی نیاز است.

**مصحف دوم:** وجه دیگری از اعجاز که با چشم دیده می شود و منبعی برای اشارات و رموز غیبی است توافق لفظ «الله» در هر صفحه است.<sup>۶۰</sup> نسخه ای از این مصحف را که با خط حامد آمدی نوشته شده و در سال ۱۹۷۴ م چاپ شده دارم که در آخر آن با شیوه جالبی نوشته که نگاشتن آن در پرتو مکتوب بیست و نهم نوری بوده است که دارای امتیازات و ویژگی های است که مهم ترین آنها توافق، تقابل و موازی بودن کلمات مقدسه «الله» و یا «رب» می باشد. نوری همچنان که از تناظر کلمات، اسم سگ اصحاب کهف را معین کرده از توافق کلمات نیز همین دلیل و اشاره را استنتاج کرده است و به جز لفظ جلاله «الله» و «رب» توافق در بین دیگر کلمات وجود دارد.

نوری گفته است: «این توافقات، اشاره به اتفاق و اتفاق اماره بر اتحاد و علامت وحدت و وحدت دلالت بر توحید و توحید از مهم ترین اصول چهارگانه قرآن است»<sup>۶۱</sup>

این جانب در نسخه مذکور توافقی را که نوری گفته بود دیدم اما به نظر این توافق عمدی و هنر و ابتکار خطاط است نه اعجاز.

اما هر چه باشد، مقام و منزلت والای نوری و یکه تازی و یگانه بودن وی را در استنباط های وجوه اعجاز قرآنی می رساند.

۱. یادداشتی درباره اعجاز قرآن کریم، شیخ عبدالرحیم فرج البینی، ص ۱-۲. کتاب اعجاز القرآن، دکتر سید محمد الحکیم، ص ۴۰-۴۱، دارالتألیف، ۱۳۹۸ ق.

۲. المکتوبات، نوری، ترجمه احسان قاسم صالحی، ص ۵۰۸.

۳. همان، ص ۵۰۹.
۴. شرح همزه بوضیری، ابن حجر هیثمی، ۱/۱۴۳، التقدم العلمية، ۱۳۲۶ ق.
۵. کلمات، نورسی، ترجمه صالحی، ص ۴۲۶-۴۲۷.
۶. المکتوبات، ص ۵۰۶، ۵۰۷.
۷. احمد عزالدین عبدالله خلف الله، ج اول، ۱۹۷۷ م، السعادة.
۸. کلمات، ص ۴۲۱.
۹. مکتوبات، ص ۵۲۲.
۱۰. اشارات الاعجاز فی مظان الایجاز، نورسی، تحقیق: صالحی، ص ۲۳.
۱۱. همان، ص ۱۱۸.
۱۲. محاکمات عقلیه فی التفسیر والبلاغة والعقیده، نورسی، ترجمه صالحی، ۱/۱۱۶، ۱۴۱۱ ق، چاپخانه منیر بغداد.
۱۳. البلاغة العربية فی ثوبها الجدید، علم المعانی، ۱/۱۵-۲۶، د. بکری، شیخ امین، ۱۹۹۰ م، دارالعلم للملایین، بیروت.
۱۴. المکتوبات، ص ۴۰۷.
۱۵. الکلمات، ص ۴۲۷-۴۲۸؛ اشارات، ص ۵۳، ۵۵.
۱۶. اقتباس از آیه ۱۲ سوره قمر.
۱۷. بخشی از معنای حدیث ابن عباس، تفسیر ابن کثیر سوره قمر، آیه ۴۹.
۱۸. حدیث: «إن الملك يؤمر بنفخ الروح فی الجنین ویؤمر بأربع کلمات: رزقه وأجله وعمله وشقی أو سعید، ر. ک، تفسیر ابن کثیر مؤمنون: ۱۴. گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
۱۹. اشارات الاعجاز، ص ۱۲۴.
۲۰. همان، ص ۱۲۲، ۱۲۳، آل عمران: ۳۶. پتال جامع علوم انسانی
۲۱. همان، ص ۱۲۱، ۱۲۲.
۲۲. همان، ص ۱۲۴.
۲۳. همان، دو آیه اول سوره بقره.
۲۴. همان، ص ۱۲۲، بقره: ۱۱، ۱۴.
۲۵. همان، ص ۱۲۰.
۲۶. همان، ص ۱۲۵.
۲۷. همان، ص ۱۷۸، ۱۷۶، محاکمات عقلیه، ص ۲۶.
۲۸. چکیده بحث اینست که کلام به طور قطع از حقیقت به سوی مجاز منصرف نمی شود مگر اینکه قرینه کافی در خود کلام باشد و مجاز هرگاه بدون قرینه باشد یعنی قرینه ای نیست که مانع از حقیقت شود و

عمل به هردوی آنها در این وقت به سبب نکته مجاز و اصالة الحقیقة است و اگر مجاز به خاطر نکته اش با حقیقت مساوی باشد به هردو عمل می شود. به سبب نکته و اصالت همچنانکه دانستیم. جمع بین حقیقت و مجاز مانند جمع بین دو حقیقت در وقت اراده افاده اشکال ندارد و اینکه در بعضی از مذاهب فقهی - نه همه آنها - منع شده است، جمع در هنگام استعمال است و در تفسیر ووالشمس تجری مستقر لها ذلك تقدیر العزیز العلیم (یس / ۳۶ / ۳۸) از این قواعد استفاده می شود.

فلاسفه و مفسران در پرتو فلکیات قدیم گفته اند: حرکت خورشید ذاتی نیست بلکه به سبب فلک است که آن را در دور زمین می گرداند و در نتیجه مشرق و مغرب ایجاد می شود، بنابراین حرکت آن مجازی است بدون قرینه و در پرتو حقیقت علمی جدید و اصول پیشین می گوئیم: مراد از حرکت خورشید، حرکت حقیقی است و ربطی به طلوع و غروب ندارد همان گونه مجاز از آن اراده می شود و آن حرکت ظاهری است که طلوع و غروب را به وجود می آورد حرکت حقیقی که گردش زمین به دور خورشید است، به خورشید به سبب این ملاسسه ظاهری به طور مجاز نسبت داده شده و نه حقیقی و باطنی. در آغاز، سخن مخالف حقیقت به نظر می رسد اما با اندکی تأمل حقانیت گفته های ما ثابت می شود.

نورسی گفته است: مماشات قرآن با خطای حواسی در نزد پیشینیان تأیید خطای آنها نیست و لکن مهلتی است تا حقیقت روشن شود و حقیقت همان است که قرآن گفته و قابل تغییر نیست و مخالف دسته ای از آنها نیست. اگر قرآن از ابتدا حقیقت را بیان می کرد آنها را به زحمت می انداخت و در نتیجه قرآن را تکذیب می کردند و اگر بی پرده و آشکارا حقایق را به آنها می گفت تا آنان را به قدرت و علم گسترده و تقدیر شگفت خداوند راهنمایی کند، دلیل از ادعا پوشیده تر می بود و این باروش درست استدلال مخالف است، ارشادات و راهنمایی های قرآن بر استفاده از ظاهر و کنایه و تتبع جملات بنا نهاده شده، و پیشرفت علمی را قرینه قرار داده، تا در وقت مناسب حقیقت مطلب بر پژوهشگران و اندیشمندان روشن شود. و با عباراتی آن را بیان کند که مورد پذیرش گذشتگان و آیندگان قرار گیرد، روح المعانی، ۱/ ۱۴۹، اشارات الاعجاز، دارالمحراب، ص ۱۸۱-۱۸۰، ۱۷۸، ۱۷۶، عقودالجمال، ۲، ۶۹-۹۸.

۲۹. اشارات الاعجاز، تحقیق صالحی، ص ۴۱-۴۴.

۳۰. مقدمه لسان العرب، ابن منظور.

۳۱. اشارات الاعجاز.

۳۲. اقتباس از بعضی از نوشته های نورسی.

۳۳. اشارات الاعجاز.

۳۴. همان.

۳۵. نورسی نیز چنین گفته است.

۳۶. الاتقان، سیوطی، نوع ۷۸۶، احیاء علوم الدین، آداب تلاوت.
۳۷. المکتوبات، ص ۲۶۷-۲۶۸.
۳۸. الکلمات، ص ۵۲۸-۵۳۰.
۳۹. امالی، سیدمرتضی، ۱/۱۲۷، تفسیر نسفی، شرح عقود الجمان، ۱/۲۴۱.
۴۰. الکلمات، ص ۴۷۳.
۴۱. همان، ص ۴۷۴.
۴۲. همان، ص ۴۷۵.
۴۳. همان، صص ۴۶۸، ۴۷۰، ۴۷۹، ۴۸۰.
۴۴. اشارات الاعجاز، ص ۱۸۳.
۴۵. همان، ص ۷۳.
۴۶. اللغات، نورسی، ترجمه احسان قاسم صالحی، ص ۴۶.
۴۷. جفر و جامعه دولوح از قضا و قدراند یا رمزهایی هستند که اگر کسی آنها را بداند، اسرار علوم غیبی یا اسرار ازلی را بر او آشکار می کند و یا دو نامه ای هستند که حضرت علی کرم الله وجهه در هنگام خطبه یکی از آنها را بیان کرد و پیامبر نیز یکی از آنها را آشکار کرد و دستور داد آن را تدوین کنند، یا علم جفر علمی است که به عقیده آگاهان به آن اندیشه هایی است که برخی از آنها بنا بر مذهب افلاطون است.
- ابجدالعلوم، قنوجی، ۲/۲۱۴-۲۱۶، دراسات فی علوم القرآن و مناہج المفسرین.
۴۸. الکلمات، ص ۴۸۰.
۴۹. جمله ای است که از «الکلمات» اقتباس شده است، ص ۲۹۶.
۵۰. الکلمات، ص ۲۸۸-۲۸۹.
۵۱. المخطبة الشامية، نورسی، ترجمه صالحی، ص ۴۱.
۵۲. المکتوبات، ص ۲۳۹.
۵۳. همان، ص ۲۴۰.
۵۴. الشفا، قاضی عیاض، ۱/۲۳۰-۲۳۱، محمدعلی صبیح، بی تا.
۵۵. همان، ص ۲۳۶.
۵۶. همان، ص ۲۳۳.
۵۷. الشفا، ص ۲۳۷-۲۳۶.
۵۸. المکتوبات، پاورقی شماره ۲ و ص ۲۴۰.
۵۹. المکتوبات، ص ۲۴۱.
۶۰. همان.
۶۱. المکتوبات، ص ۴۹۲.